«جلوه‌هایی از سیره سیاسی و تربیتی شهید سیداسدالله لاجوردی در گفت‌وشنود با هاشم امانی»

هیچ‌گاه از نظام طلبکار نشد

شهید سیداسدالله لاجوردی در محوطه زندان اوین

سهم شهید لاجوردی در صیانت از انقلاب فوق‌العاده بالا و در سال‌های اولیه شکل‌گیری نظام اسلامی بی‌نظیر است. اگر ایشان بعد از اعلام نبرد مسلحانه منافقین و از هم پاشیدن خانه‌های تیمی آنها و ریشه‌کن کردنشان همت نمی‌کرد، انقلاب به طور جدی در معرض خطر قرار می‌گرفت

■ **محمدرضا کائینی**

سخن از سیره سیاسی و تربیتی شهید سیداسدالله لاجوردی یکی از سرفصل‌های شاخص تاریخ‌پژوهی انقلاب و نظام اسلامی به شمار می‌رود. از این روی سالروز شهادت وی، موسمی مناسب برای چنین بازخوانی‌ای به شمار می‌رود. در گفت‌وشنودی که پیش‌روی شماست، جناب هاشم امانی از همرزمان و بستگان آن شهید، به بیان خاطرات خویش در این‌باره پرداخته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **آغاز یک دوستی**

راوی خاطراتی که در پی می‌آید، گذشته از آنکه خود از مبارزان دیرین نهضت ملی و انقلاب اسلامی است، با شهید سیداسدالله لاجوردی خویشی نزدیک دارد. همین نسبت فامیلی، آشنایی آنان را سبب شده و شناختی درخور را به ارمغان آورده است. هاشم امانی در این‌باره روایت می‌کند: «ایشان با ما نسبت بسیار نزدیک دارند. برادر عیال مرحوم شهید حاج آقا صادق امانی هستند. پدرشان هم مرحوم آسیدعلی‌اکبر لاجوردی مردی بسیار متدین و محترم بودند و سبب آشنایی ما با شهید لاجوردی، همین وصلت بود. متأسفانه حافظه‌ام ضعیف شده و تاریخ‌ها کمتر به یادم مانده است، ولی قطعاً تاریخ ازدواج آنها قبل از سال ۴۰ و حدود سال‌های ۳۸ بود و آشنایی آنها هم در بازار پیش آمد. اخوی ما با مرحوم ابوی شهید لاجوردی آشنا شدند. اشتراک فکر و فعالیت در زمینه‌های مبارزاتی و آمد و رفت خانوادگی طبیعتاً موجب انس و الفت عمیقی بین آن دو شده بود. مرحوم حاج صادق چندین سال در مسجد حاج شیخ علی که آن را بازسازی کرده بودند، همراه با مرحوم لاجوردی و مرحوم آقای شاهچراغی به درس و بحث مشغول بودند. مرحوم شاهچراغی امامت آن مسجد را به عهده داشتند. اینها و چندین نفر دیگر از برادران، آن مسجد را پایگاهی برای آموزش و مبارزه قرار داده بودند. مدرس هم مرحوم آقای شاهچراغی بودند. البته درس هم تا اندازه‌ای پوشش بود و در این پوشش، مسائل روز و کارهای مبارزاتی مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفتند. دروسی هم که می‌خواندند، دروس تکمیلی و سطح بالای حوزوی بود. این پایگاه دو، سه سالی بود تا منتهی به ترور منصور شد.»

■ **بر محمل شناخت و اندیشه**

شهید لاجوردی به اذعان همگان از آغاز نوجوانی و دوران مبارزات، دغدغه شناخت و آگاهی داشت و هم از این روی و با مطالعات پیگیر، آشنایی مطلوبی از معارف دینی و نیز مکاتب فکری دوران خویش به کف آورده بود. امانی در باب این وجه از شخصیت لاجوردی چنین روایت می‌کند: «ما هم به مناسبت قوم و خویشی و هم به مناسبت اشتراک عقیده و مبارزه، چند نفری در مقاطع مختلف با هم اشتغال به درس داشتیم. در زندان، آقای انواری عهده‌دار تدریس به ما بودند و این در سال‌هایی بود که زندان اصولاً خیلی متشنج نبود. از نظر احاطه به فقه تا حد سطح را مسلط بود و هیچ‌گونه نقصی نداشت و اطلاعات خوب و بالایی داشت. بسیار مطالعه می‌کرد. گذشته از همه اینها بینش و درایت بالایی داشت. دید بسیار وسیع و تیز و تشخیص بسیار خوب و بالایی در ایشان بود که در دیگران نبود. بسیاری از شخصیت‌های فقیه و فیلسوف در زندان داشتیم که آنها هم متوجه بطلان عقاید چپی‌ها یا چپی‌های مسلمان نما شده بودند، اما حساسیت چندانی نسبت به آنها نشان نمی‌دادند. آنچه موجب شده بود آقای لاجوردی همان قدر که متوجه آنچه آنها می‌گفتند می‌شد، به همان میزان و شاید بیشتر متوجه چیزهایی می‌شد که آنها پنهان می‌کردند و نمی‌گفتند. مجموعه این دریافت‌ها موجب می‌شد نسبت به خطر اینها برای نظامی که بعد از پیروزی انقلاب تأسیس می‌شود، حساس باشد. این بسیار مهم است که ایشان در سال‌های ۵۳ و ۵۴ خطری را حس می‌کرد که برخی مسئولان حتی در یکی دو سال اول انقلاب چندان متوجه آن نبودند و اگر نبود بصیرت و رهبری کم نظیر امام و هوشمندی چهره‌های معدودی مثل آقای لاجوردی ممکن بود ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکره نظام وارد شود. به نظر بنده الان با گذشت چهار دهه از تأسیس نظام و برهه تهدیدات منافقین در آغاز انقلاب، به راحتی می‌توان پی برد که حساسیت‌های ایشان در آن برهه چقدر بجا و مؤثر بوده و چه نقشی در عبور دادن نظام از مجموعه مخاطرات آن دوران داشته است. زندان محل تاخت و تاز همه نظریات و افکار بود و بحث‌های مفصلی با کمونیست‌ها و منافقین پیش می‌آمد، از جمله با رجوی و سعادتی که سردمدار منافقین بودند. آقای لاجوردی با آن هوش و درک تیزی که داشت، متوجه انحرافات آنها می‌شد و در مباحث مختلف، نظریات دقیقی داشت و بازگو می‌کرد. گاهی ساعت‌ها می‌نشست و درباره موضوعات مختلف با آنها بحث می‌کرد.»

■ **میزان دخالت شهید لاجوردی در عملیات بدر**

نام جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی با رویداد اعدام انقلابی حسنعلی منصور گره خورده است. از این روی میزان دخالت شهید سیداسدالله لاجوردی در این عملیات نیز ضرورت می‌یابد. هاشم امانی در این باره می‌گوید: «در جریان اعدام انقلابی حسنعلی منصور، ایشان مستقیماً نقشی نداشت، چون موضوع ترور با شرایط آن زمان، چه از نظر شناسایی، چه از نظر اسلحه و چه از نظر عمل، کاملاً محرمانه بود و نمی‌شد بیش از چند نفر را درگیر کرد. البته کل مسئله را همه می‌دانستیم، ولی از نظر عملیاتی نمی‌شد، سطح عملیات را توسعه داد و موضوع را با همه در میان گذاشت، این است که سه،چهار نفری بیشتر در جریان جزئیات نبودند، بنابراین ایشان از نظر کلی در جریان مسئله بود، اما از نظر جزئیات دخالت عمده‌ای نداشت. ما ۱۰ نفر بودیم که دستگیر شدیم و به دادگاه رفتیم. در محاکمات همگی شاد و خوشحال بودیم. در دادگاه اول همان چهار نفر حکم اعدام گرفتند، ولی در دادگاه تجدیدنظر شهید عراقی و مرا هم به فهرست اعدامی‌ها اضافه کردند! آیت‌الله انواری به ۱۵ سال، حاج احمد شهاب به ۱۰ سال و حمید ایپکچی به پنج سال حبس محکوم شدند. ما هیچ‌کدام به احکامی که برایمان صادر شده بود اعتراض نکردیم، ولی با تلاش علما در بیرون از زندان، حکم ما دو نفر به حبس ابد تبدیل شد. در شب آخر، روحیه همه خیلی عالی بود و کسی ترسی نداشت. مأموران شهید نیک‌نژاد را صدا زدند که ببرند. او داشت مسواک می‌زد و خیلی خونسرد گفت: «بگذارید مسواک بزنم، می‌آیم!» به هرحال، شهید لاجوردی در آن ماجرا یک سال و نیم در زندان شماره ۴ زندانی شد. ما زندان شماره ۳.»

■ **چند و چون دستگیری‌ها و محکومیت‌های لاجوردی توسط ساواک**

راوی خاطرات در نوبت‌هایی چند با شهید سیداسدالله لاجوردی هم سلول و شاهد واکنش‌های او نسبت به احکام صادره برای خویش بوده است. او حالات و روحیات وی را در چنین مواقع و مواقفی بدین شرح توصیف کرده است: «ما در زندان شماره ۳ قصر و بعد هم مدتی در اوین با هم بودیم. سال ۵۴ بود. یک بار هم ایشان در جریان انفجار دفتر ال-آل که مربوط به هواپیمایی اسرائیل بود، دستگیر و محاکمه و به چهار سال زندان محکوم شد. در اواخر سال ۵۴ دقیقاً نمی‌دانم به خاطر چه موضوعی زندانی شد. در زندان خیلی آدم خودداری بود و درباره شکنجه‌هایی که تحمل کرده بود، حرف نمی‌زد. خوشش نمی‌آمد درباره این موضوعات صحبت کند. مناعت طبع عجیبی داشت. اگر هم سؤال می‌کردیم به نوعی می‌گذشت. در نوبت آخر به ۱۸ سال زندان محکوم شد. من و آقای عراقی و چند نفر دیگر در زندان بودیم که ایشان آمد. پرسیدیم چطور شد؟ گفت به ۱۸ سال زندان محکوم شده‌ام، ولی این محکومیت سنگین، کوچک‌ترین تأثیری بر روحیه‌اش نگذاشت، انگار که از این منزل رفته به منزل دیگری. هیچ به روی خودش نیاورد!»

■ **روایت مواجهه تئوریک با منافقین در زندان**

حساسیت‌های شهید سیداسدالله لاجوردی بر عقاید و کردار جریان موسوم به مجاهدین خلق، از رهیافت‌های شاخص به اندیشه و کردار مبارزاتی اوست. او در آن دوره از این طیف شناختی به دست آورد که بعدها فراوان به کار وی آمد. امانی در این باره اعتقاد دارد: «تقی شهرام از عناصر رده بالای منافقین در زندان شماره ۳ بود. با تبانی ساواک، او را به زندان آمل یا بابل منتقل کردند و سازمان امنیت او را فراری داد و او هم رفت و مواضع جدید ایدئولوژیکی را برای سازمان منافقین در جزوه‌ای نوشت. این جزوه را آوردند به زندان که در آن اعلام مارکسیست بودن کرده بودند. در آنجا آقایانی که در زندان شماره ۴ بودند، از جمله آقای طالقانی، آقای مهدوی کنی، آقای انواری، آقای ربانی شیرازی، آقای لاهوتی و عده دیگری تصمیم گرفتند فتوایی را در چهارماده صادر کنند که یکی از آنها این بود که کسانی که در آن موضع باشند، کافر و نجس هستند و کسانی که در آن موضع نیستند در یک درجه پایین‌تر قرار دارند. آنجا این قطعنامه مورد تأیید همگی قرار گرفت و از آن موقع، رفتار با منافقین بر مبنای این تصمیم تنظیم می‌شد. نهایتاً متن فتوا نوشته شد. در هر حال اتاق‌ها را شستیم و آب کشیدیم و آنها را کاملاً کافر قلمداد کردیم و به طور کلی کسی با آنها هیچ صحبتی نمی‌کرد و تماسی با آنها نداشت. حتی گفت‌وگو و بحث هم دیگر با آنها انجام نمی‌شد، چون صحبت با آنها اثری نداشت، به ویژه که آنها از همان ابتدا یک جور روحیه خبر گرفتن و خبر بردن و جاسوس بازی داشتند. شهید لاجوردی از همان اول به آنها نظر خوشی نداشت، در حالی که اینها تا مدتی از نظر جامعه به عنوان یک حرکت اسلامی تلقی می‌شدند و خودشان هم ظاهراً رفتارهای اسلامی داشتند. یکی از اینها میوه نمی‌خورد، شب‌ها نماز شب می‌خواند و روزها روزه می‌گرفت یا مثلاً از آقای حقانی، مؤسس همین مدرسه معروف در قم، پرسیده بود رفته‌ام دستشویی و به این جای لباسم ترشح شده است. چه کار باید بکنم؟ چنین عوام‌فریبی‌هایی برای جمع کردن جوان‌ها داشتند. شهید لاجوردی به این مقدس‌بازی‌ها ذره‌ای اعتنا نداشت و از اول به آنها بدبین و مشکوک بود. حالا این نگاه از کجا سرچشمه گرفته بود، نمی‌دانم. آقای غیوران می‌گفتند که ما قبلاً از افراد وجوهات می‌گرفتیم و به اینها می‌دادیم. تا سال ۵۴ که دیگر وجوهاتی به آنها ندادیم. همین نشان می‌دهد که اینها تا این سال توانسته بودند به عنوان یک حرکت اسلامی، برای خودشان وجهه‌ای کسب کنند و این باعث تأسف است. شاید منافقین از این جهت که آقای لاجوردی آنها را زودتر از همه شناخت و بعد هم که دادستان و رئیس زندان شد، با هواداران آنها که دستگیر می‌شدند، کار فرهنگی می‌کرد و آنها را برمی‌گرداند و در عین حال در مقابل آنهایی که خیانت کرده بودند، موضع قاطع می‌گرفت، با ایشان دشمنی عمیق دارند. می‌دانید پس از آنکه منافقین اعلام قیام مسلحانه کردند، ایشان با قدرت تمام مقابله کرد و در واقع می‌شود گفت که ریشه همه گروهک‌ها را ایشان کند.»

■ **طرحی از خصال شخصیتی شهید لاجوردی**

مصاحبه شونده ما- که خود طی سالیان دراز شاهد سلوک فردی و اجتماعی شهید لاجوردی بوده است- در باب خصال و ویژگی‌های شخصیتی شهید لاجوردی چنین می‌گوید: «بسیار انسان قاطعی بود و اگر در موضوعی با استدلال و استنباط قوی به یقین می‌رسید، کوچک‌ترین تردیدی به دل راه نمی‌داد. در زندان هم که بود مصداق اشداء علی الکفار و رحماء بینهم بود. همیشه با زندانبان‌ها و بازجوها، حالت بیزاری و قاطعیت داشت و ابداً با آنها راه نمی‌آمد. در سایر امور هم قاطع بود. نمونه بارزش هم این بود که وقتی از مسئولیت کنار رفت، به همان شیوه قدیم سوار دوچرخه می‌شد و سر کار می‌رفت و هر چه هم به او می‌گفتند شما با این همه سوابق، صلاح نیست دوچرخه سوار شوید، حاضر نبود تغییری در زندگی‌اش بدهد. یادم هست خود من در مجلسی به ایشان گفتم که این شیوه شما از نظر امنیتی صحیح نیست، ولی او در نظری که به صحت آن اطمینان داشت، مصمم و قاطع بود و از نظام طلبکار نمی‌شد. این ویژگی در او بسیار بارز بود و به همین دلیل در مسئولیت‌های حساسی که به عهده‌اش گذاشتند، از هر جهت موفق بود و برخوردها و رفتارهایش همراه با صحت و دقت بالا بود. منافقین هم لحظه‌ای دست از کینه نسبت به او برنداشتند و حتی در تیرماه سال ۶۰ در زندان هم تصمیم داشتند ایشان را از بین ببرند که مرحوم کچویی را زدند.»

■ **لاجوردی و تداوم حیات نظام اسلامی**

نقش شهید سیداسدالله لاجوردی در تداوم حیات نظام اسلامی و دفع تهدیدات آن و واپسین موضوعی است که امانی در گفت‌وشنود با ما آن را مورد توجه قرار می‌دهد. وی در این باره چنین باور دارد: «اگر مبالغه نباشد، سهم ایشان فوق‌العاده بالا و در سال‌های اولیه شکل‌گیری نظام اسلامی بی‌نظیر است. اگر ایشان بعد از اعلام نبرد مسلحانه منافقین و از هم پاشیدن خانه‌های تیمی آنها و ریشه‌کن کردنشان همت نمی‌کرد، انقلاب به طور جدی در معرض خطر قرار می‌گرفت. در آن مرحله واقعاً اگر با آن قاطعیت و هوشمندی وارد میدان نمی‌شد، درست است که انقلاب از بین نمی‌رفت، ولی با مشکلات اساسی و جدی مواجه می‌شد و لذا از این جهت سهم بسیار بزرگی در تداوم انقلاب دارد.»

بسیار انسان قاطعی بود و اگر در موضوعی با استدلال و استنباط قوی به یقین می‌رسید، کوچک‌ترین تردیدی به دل راه نمی‌داد. در زندان هم که بود مصداق اشداء علی الکفار و رحماء بینهم بود. در زندان طاغوت همیشه با زندانبان‌ها و بازجوها، حالت بیزاری و قاطعیت داشت و ابداً با آنها راه نمی‌آمد. در سایر امور هم قاطع بود

پیشخوان

نظری به خاطرات سیاسی و هنری استاد اسفندیار قره‌باغی

ناگفته‌هایی از یک «صدای آشنا»

■ **شاهد توحیدی**

ثبت و انتشار خاطرات چهره‌هایی چون اسفندیار قره‌باغی، می‌تواند در زمره اتفاقات مبارک در جبهه فرهنگی انقلاب قلمداد شود. این کار اخیراً توسط جناب روح‌الله رشیدی انجام و با نام «متولد بهمن» راهی بازار نشر شده است. در دیباچه این اثر در باب ضرورت‌های اخذ و انتشار خاطرات این‌گونه چهره‌ها چنین آمده است: «در جریان جست‌وجوی نام‌های بزرگ و جریان‌ساز هنر انقلاب، با هدف بهره‌گیری از خاطرات و تجارب ایشان در تدوین تاریخ شفاهی جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، با شخصیت‌هایی روبه‌رو شدیم که با وجود درخشش بی‌نظیرشان در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، با گمنامی و غربت، روزگار می‌گذرانند. غربتی که ناشی از غلبه نوع خاصی از باور مدیریتی در ساحت فرهنگ و هنر است که به‌واسطه آن، تلویحاً و گاه به تصریح، دوره هنرمندان نسل اول انقلاب، پایان‌یافته اعلام می‌شود! با همین نگاه است که اسفندیار قره‌باغی با آن طنین پرشکوهش در وادی موسیقی انقلاب و دفاع مقدس، در گوشه‌ای از زادگاهش، تبریز، به تدریس خصوصی آواز بسنده می‌کند و جز این، جایگاهی در عرصه وسیع هنر انقلاب نمی‌یابد. وقتی سراغش رفتیم، با وجود قرار گرفتن در آستانه ۷۰ سالگی و تحمل بی‌مهری‌های مدام، همچنان با صلابت دیدیمش؛ درست مثل روزهایی که امریکا امریکا ننگ به نیرنگ تو را می‌خواند. آنچه در روزهای نخست از ایشان شنیدیم، به وضوح نشان داد که درست آمده‌ایم و اگر بناست منظومه فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی سامان یابد، قطعاً بخشی از آن را باید از زبان اسفندیار قره‌باغی شنید. در اردیبهشت ۱۳۹۱، آیین بزرگداشت استاد در تبریز برگزار شد و این آیین، فرصتی شد برای بازخوانی زندگی ایشان. در همان ایام، مستندی ساخته شد با نام صدای انقلاب که برش‌هایی از حیات هنری استاد را به تصویر می‌کشید. همین برش‌های کوتاه و گذرا، اهمیت توجه به خاطرات ایشان را بار دیگر نمایان ساخت.

درخواست مصاحبه‌های تفصیلی، از جانب استاد قره‌باغی و البته با گرمی اجابت شد و از آذر ۱۳۹۱، نشستیم پای صحبت‌های ایشان. پیش‌بینی می‌شد که اولاً به دلیل گذشت سال‌های طولانی از وقایع و ثانیاً به واسطه پرشمار بودن فعالیت‌ها و آثار استاد، بازگویی دقیق و کامل رویدادها، با سختی پیش رود؛ خوشبختانه به اعتبار حافظه قوی و ذهن فعال ایشان، بخشی از دغدغه نخستین مرتفع شد اما مع‌الاسف، در تصویرسازی کامل و مبسوط از تک‌تک آثاری که ایشان خوانده و ساخته‌اند، توفیق‌مان به قدر انتظار نبود. این نکته، البته بدان معنی نیست که خواننده کتاب، دستش خالی خواهد بود از دریافت محتوای قابل اعتنا در معرفی آثار ایشان؛ این قضاوت همراه با تأسف، از آن روست که به اعتراف صاحبان نظر و آشنایان تاریخ موسیقی انقلاب، شمار قطعاتی که فقط در سال‌های دهه ۶۰ با صدای «اسفندیار قره‌باغی» اجرا شده، در بدبینانه‌ترین برآورد، قریب به ۸۰۰ عنوان تخمین زده می‌شود. مشخصاً وقتی با چنین عددی روبه‌رو می‌شویم، انتظار می‌رود حجمی قابل توجه از محتوا در معرفی و بررسی این آثار، پیش روی‌مان باشد. تلاش بر این بوده تا به قدر وسع و امکان، به مطلوب نزدیک شویم، اما همچنان برای برآوردن کامل این انتظار، باید کوشید. آنچه از آن مجموعه عظیم در این کتاب آمده، حاصل وارسی آرشیو شخصی استاد قره‌باغی و جست‌وجوهای پرتعداد و پردامنه در آرشیوهای قابل دسترس مراکز مرتبط و مسئول در تولید و گردآوری موسیقی انقلاب است که آنجا نیز جز آوار غفلت و نسیان و بی‌اعتنایی، نیافتیم. بنا بر آنچه آمد، متولد بهمن همه حرف‌های اسفندیار قره‌باغی نیست از ۷۰ سال زندگی پرماجرا و پرثمر؛ که تنها اشارتی است به قدر مجال ۲۰ ساعت گفت‌وگو. پیداست که این مجال، برای شنیدن حرف‌های مرد دنیادیده‌ای مانند اسفندیار قره‌باغی کفایت نمی‌کند؛ حاصل این گفت‌وگوی محدود را می‌شود تصویری تلخیص شده از زندگی این مرد دانست».

مقدمه‌نگار این اثر درباره محتوای «متولد بهمن» نیز نکاتی را یادآور شده به شرح ذیل:

«کتاب با معرفی پیشینه خانواده قره‌باغی و حکایت مهاجرت آنها به ایران شروع می‌شود تا وجه تسمیه قره‌باغی در ابتدای برای مخاطب روشن شود. مانند روایت‌های مشابه، دوره کودکی و نوجوانی و مدرسه، بخش دیگری از مسیر حیات راوی است. راوی در ادامه، نحوه ورودش به هنرستان موسیقی و استخدام در آموزش و پرورش و مأموریت در کرمانشاه به عنوان معلم موسیقی را بازگو می‌کند. دوره خاص یا به تعبیر دقیق‌تر، نقطه آغاز اوج‌گیری راوی در عرصه موسیقی را باید از زمان مهاجرتش به تهران و فعالیت در رادیو و تالار رودکی دانست که در این مقطع نیز، رویدادهای جالبی را از زبان استاد قره‌باغی می‌شنویم. نزدیک شدن به ایام پیروزی انقلاب اسلامی و حضور در تولید سرودهای انقلابی و نیز ترسیم وضعیت فعالیت‌های حوزه موسیقی در اوایل انقلاب، سرآغاز فصل مشبعی از فعالیت‌های استاد در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی است؛ فصلی آکنده از حرکت و جوشش و خلاقیت که همزمان است با مهم‌ترین و عظیم‌ترین رویداد تاریخ معاصر کشور؛ دفاع هشت ساله مقدس. شاید یکی از جذاب‌ترین قسمت‌های این فصل، حوادث و اتفاقات مربوط به حضور راوی در کمیته‌های انقلاب اسلامی باشد؛ آنجا که از فعالیت‌های پلیسی و امنیتی در محلات تهران و ترور مردم و حزب‌اللهی‌ها توسط منافقین می‌گوید. پایان دفاع‌مقدس، مصادف می‌شود با رکود تدریجی در تولید و نشر موسیقی انقلاب و به این بهانه، استاد به صورت نسبی به حاشیه می‌رود و در نهایت به زادگاهش بازگشته و مقطع تازه‌ای از زندگی‌اش را در تبریز آغاز می‌کند. در فصل پایانی کتاب، راوی از فعالیت‌هایش در تبریز و آثار جدیدش در زمینه موسیقی انقلاب می‌گوید. برای آشنایی بیشتر مخاطب با شخصیت و خدمات استاد قره‌باغی، بخشی از آنچه را که خودشان بازگو نکرده‌اند، در بیان تعدادی از هنرمندان و صاحب‌نظران، در بخش ضمایم می‌خوانیم. گنجینه عنوان فصل مختصری است که به معرفی بخش اندکی از سرودهای ساخته شده با صدای استاد قره‌باغی می‌پردازد. در این فصل، متن سرودها به همراه اسامی آهنگسازان و شعرا آورده شده است و تصاویری برگزیده از ادوار مختلف زندگی راوی، انتهای کتاب را شکل می‌دهد.

به هر روی، ذکر مجدد این نکته ضروری است که متولد بهمن بی‌هیچ تردیدی، ناظر به همه رویدادهای زندگی استاد قره‌باغی نیست و قطعاً با تذکرات خود استاد و همراهی و دقت‌نظر هم‌دوره‌ای‌ها و آشنایان ایشان، می‌تواند کامل‌تر و دقیق‌تر نیز شود. واحد تاریخ شفاهی دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، صمیمانه از هر مساعدت کامل‌کننده‌ای استقبال می‌کند. ادب و انصاف حکم می‌کند که از افتادگی، تواضع و همراهی همدلانه استاد اسفندیار قره‌باغی و تحمل مرارت مصاحبه‌های طولانی و وقت‌گیر سپاسگزاری نماییم. امید که متولد بهمن ادای بخشی از دین ما محسوب شود در قبال مجاهدت‌های بی‌دریغ رزمندگان بی‌ادعای جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی».

اسفندیار قره‌باغی در منزل شخصی در تبریز